جلسه 1599

شنبه 15/02/97

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که در اجتماع امر و نهی اگر ما قائل شدیم به امتناع و تقدیم خطاب نهی، محقق عراقی فرمود: ولو کشف می شود که متعلق امر فرد مباح هست، مثلا خطاب صلّ و خطاب لاتغصب که بنابر قول به امتناع اجتماع امر و نهی و تغلیب جانب نهی کشف می شود که متعلق امر به صلاة، صلاة د رمکان مباح هست، ولکن صلاة در مکان مغصوب هم مسقط امر است، چون دلالت التزامیه خطاب صل این هست که طبیعی صلاة ولو در مکان مغصوب وافی به ملاک هست. خطاب لاتغصب مدلول مطابقی صل را تقیید زد، گفت متعلق امر صلاة فی مکان مباح هست، اما مدلول التزامی که وفاء طبیعی صلاة به ملاک هست تقیید نخورده است.

اشکال به ایشان شد که این دلالت التزامیه ولو اقتضاء می کند سقوط امر را با نماز در مکان مغصوب بخاطر استیفاء ملاک، ولکن معارض هست با اطلاق هیئت. اطلاق هیئت صل می گوید تا مرا امتثال نکنی امر به صلاة باقی هست. امتثال صل هم که به این بود که نماز در مکان مباح بخوانید. پس اطلاق هیئت صل می گوید نماز در مکان مغصوب چون امتثال امر نیست پس مسقط وجوب نیست. تعارض رخ می دهد بین اطلاق هیئت و اطلاق دلالت التزامیه.

محقق عراقی در جواب فرمود: ظهور صل این است که اتیان به طبیعی صلاة مسقط وجوب است نه امتثال واقعی این امر. ولذا هیچگاه اطلاق هیئت صل نمی گوید تا نماز در مکان مباح نخوانی وجوب ساقط نمی شود. بلکه می گوید تا نماز نخوانی وجوب ساقط نمی شود، اگر نماز خواندی وجوب ساقط است ولو در مکان مغصوب باشد.

در بحوث سه ایراد به ایشان گرفته است. ایراد اول نقض بود به مثال اکرم عالما و لاتکرم العالم الفاسق که مخصص منفصل است. ایشان گفت طبق بیان محقق عراقی باید ملتزم بشویم که بعد از اکرام عالم فاسق وجوب اکرام عالم ساقط می شود. چون لاتکرم العالم الفاسق مدلول مطابقی اکرم عالما را تقیید زد، گفت متعلق امر اکرام عالم عادل است. اما دلالت التزامیه اکرم عالما می گوید اکرام عالم مطلقا وافی به ملاک است ومسقط امر است. واین نقض قابل التزام نیست.

که ما از این نقض جواب دادیم.

اشکال دوم بحوث این بود که به محقق عراقی گفت اینکه شما گفتید مفاد صل این است که تجب الصلاة والاتیان بطبیعی الصلاة مسقط للوجوب، اصلا ما طبق مبنای صحیح معتقدیم که اتیان به متعلق و یا حتی امتثال مسقط امر نیست. مسقط محرکیت امر است. ولذا اینکه شما ادعا کنید که صل آن مقداری که مقید لبی متصل دارد این است که والاتیان بطبیعی الصلاة مسقط للامر، نخیر این درست نیست.

ولذا ادعای بحوث این شد که اطلاق هیئت نفی می کند که غیر از امتثال امر که مسقط محرکیت و فاعلیت امر است چیز دیگری مسقط امر باشد. نماز در مکان مباح امتثال امر صلّ شد، اطلاق هیئت می گوید این وجوب نماز بعد از اتیان به غیر امتثال یعنی اتیان به نماز در مکان مغصوب باقی است. اطلاق هیئت نفی می کند مسقطیت شیء آخر را غیر از امتثال. امتثال مسقط محرکیت و فاعلیت امر است.

ولذا خطاب صلّ مفادش این نیست که والاتیان بالصلاة مسقط للوجوب که محقق عراقی ادعا می کرد. نخیر، صلّ مقید نیست به اینکه ما لم تمتثله. مطلق است. بعد از امتثال محرکیت و فاعلیت ندارد. اگر بنا باشد شیء آخری غیر از امتثال مسقط این وجوب باشد معنایش این است که هیئت صلّ مقید شده است به عدم آن. یعنی باید شارع بگوید إن لم تصل فی مکان مغصوب فصل فی مکان مباح.

پس اگر فرمایش محقق عراقی درست می شد که مشهور هم قائلند که امتثال هر تکلیفی مسقط آن هست، خب جا داشت این بحث مطرح بشود که صلّ مفادش این است که والاتیان بالصلاة مسقط للوجوب یا والامتثال مسقط للوجوب، که امتثال به این است که نماز در مکان مباح بخوانیم. محقق عراقی اختیار کرد که ظاهر خطاب صلّ این است که والاتیان بالصلاة مسقط بالوجوب ولو مصداق امتثال نباشد. اشکال بحوث این است که اساسا امتثال و یا اتیان متعلق این مسقط تکلیف نیست. وجهی ندارد محقق عراقی بگوید ظاهر خطاب صلّ این است که تجب الصلاة و الاتیان بالصلاة مسقط للوجوب. ابدا. آن چیزی که امتثال واقعی امر است او مسقط محرکیت و فاعلیت امر است. اتیان متعلقی که مصداق امتثال نیست چون مقید منفصل آمد گفت امتثال صلّ به این است که در مکان مباح نماز بخوانید نه مطلق نماز، اتیان متعلق تا مادامی که مصداق امتثال نباشد این مسقط فاعلیت و محرکیت تکلیف نیست، الامر لایدعو الا الی متعلقه الواقعی. امر بعد از اینکه مقید شد به اینکه نماز در مکان مباح بخوانید تحریک می کند به اتیان به نماز در مکان مباح.

بله می شود نماز در مکان مغصوب را شارع قید وجوب قرار بدهد، بگوید إن لم تصل فی مکان مغصوب فصل فی مکان مباح. ولکن اطلاق هیئت نفی می کند همچنین تقییدی را.

سؤال وجواب: تنها راه برای اینکه که نماز در مکان مغصوب مسقط باشد این است که بگوید إن لم تصل فی مکان مغصوب فصلّ فی مکان مباح، البته مسقط فاعلیت که نیست چون فقط امتثال مسقط فاعلیت است، پس نماز در مکان مغصوب مسقط شرعی باید باشد به اینکه هیئت مقید بشود وجوب مقید بشود به عدم آن، واین خلاف اطلاق هیئت است. ولذا در بحوث گفته اند تعارض می کند با اطلاق دلالت التزامیه و تساقط می کنند.

اشکالی که ما به بحوث داریم این است که شما با توجه به ادبیات محقق عراقی به ایشان درست اشکال کردید، ولکن یک مطلب هست در اینجا وآن اینکه ما از کجا نفی کنیم وفاء صلاة فی المکان المغصوب را به ملاک؟ اگر خطاب صلّ داشتیم شک می کردیم مثلا صوم مسقط وجوب نماز است، بلااشکال ظهور خطاب صلّ می گوید نماز که مسقط فاعلیت این امر به صلاة است به نظر بحوث یا مسقط فعلیت آن است به نظر مشهور، اطلاق صل می گوید غیر از نماز چیز دیگری وافی به ملاک صلاة نیست، صوم که احتمال می دهید وافی به ملاک صلاة باشد نخیر وافی به ملاک صلاة نیست. اطلاق هیئت نفی می کند وفاء صوم را به ملاک. اما اطلاق صلّ یک فردی از نماز را که نماز در مکان مغصوب هست چطور می خواهد نفی کند وفاء او را به ملاک. خطاب صلّ دلالت التزامیه اش این است که صلاة در مکان مغصوب وافی به ملاک است، واگر این ظهور معتبر باشد کشف می کند که مسقط وجوب آمده است. چون مقید لبی می گوید که مسقط وجوب استیفاء ملاک آن هم هست. اطلاق هیئت می گوید تکلیف مقید نشده است به غیر متعلقش که در خطاب ذکر شده است، یعنی صلّ می گوید وجوب نماز مشروط به عدم الصوم نیست، اما وجوب نماز مشروط به عدم فردی از این نماز که قرینه منفصله گفت متعلق امر نیست ثبوتا، آیا اطلاق صل می گوید یک فرد از این نماز که مقید منفصل گفت متعلق تکلیف نیست آن فرد که نماز در مکان مغصوب است او هم وافی به ملاک نیست؟ این بحث، بحث مهمی است. محقق عراقی ادعا می کند ظهور التزامی این است که این فرد از نماز که نماز در مکان مغصوب است وافی به ملاک است و این ظهور معتبر است. خب مقید لبی دارد خطاب صلّ که ما لم تستوف ملاکه.

بله اگر احتمال بدهیم فعل آخری مثل روزه مسقط ملاک باشد، خود شارع می گوید من متصدی تطبیق شده ام آمده ام به شما اعلام کرده ام که نماز وافی به ملاک این امر است نه چپز دیگر. اما کی مولا در خطاب صلّ متصدی این شد که بگوید نماز در مکان مغصوب وافی به ملاک نیست؟ این مقید لبی را ما چه بکنیم.

طبعا مبنای بحوث روشن است، مبنای بحوث این است که اطلاق هیئت مقید به عدم استیفاء ملاک نیست اثباتا. پس وجوب مطلق است. اگر این وجوب امتثال نشود این وجوب باقی است، وبعد از امتثال هم محرکیت وجوب ساقط می شود. طبعا ایشان می گوید اطلاق هیئت اقتضاء می کند بقاء وجوب را ولو بعد از نماز در مکان مغصوب. این مطلب برای ما روشن نیست. ما اشکالمان به بحوث این است که: آقا! اطلاق هیئت نفی مسقطیت غیر از آن متعلقش را که در خطاب ذکر شده است که می کند، صل نفی می کند مسقطیت صوم را. اما ظهور ندارد که نفی کند مسقطیت فردی از این نماز را که مقید منفصل گفت امتثال امر نیست. وجوب بعد از امتثال باقی است، اما این نماز در مکان مغصوب که امتثال نیست. این نماز در مکان مغصوب ممکن است وافی به ملاک باشد، واگر وافی به ملاک باشد سبب تقیید وجوب می شود، می شود إن لم تصل فی مکان مغصوب فصلّ فی مکان مباح. ما چطور بگوئیم که شارع متصدی تطبیق شده است و گفته است نماز در مکان مغصوب وافی به ملاک نیست؟ یک ظهور عرفی باید احراز بشود در خطاب صلّ. همانطور که صلّ می گفت صوم وافی به ملاک نیست بیاید بگوید غیر از امتثال چیز دیگری وافی به ملاک نیست، امتثال هم که به این است که نماز در مکان مباح بخوانیم. خطاب صلّ طبق بیان بحوث باید ظهور داشته باشد در اینکه غیر از امتثال چیز دیگری وافی به ملاک نیست. اگر همچنین ظهوری داشت ما حرفی نداریم، اما اشکال این است که آیا خطاب صلّ همچنین ظهوری دارد؟

یک مثال عرفی بزنم: مولا به عبدش گفت اغسل وجهک بالماء، بعد هم در خطاب دیگری گفت لاتغصب. یک وقت ما احراز می کنیم که غسل الوجه بالماء المغصوب وافی به ملاک است، کما اینکه در غسل الثوب المتنجس بالماء احراز کردیم که غسل ثوب متنجس به ماء مغصوب وافی به ملاک است. اما یک وقت شک می کنیم، چون حکم، حکم تعبدی است، مثلا گفت اغسل وجهک و یدیک بالماء قبل الصلاة وامسح علی رأسک و رجلیک، ملاک، ملاک تعبدی است. احتمال می دهیم که غسل وجه به ماء مغصوب هم وافی به ملاک باشد، اما یقین نداریم. بحث این است که ادعای محقق عراقی این است که دلالت التزامیه اغسل وجهک بالماء این است که غسل الوجه بالماء المغصوب هم وافی به ملاک است، واین ظهور التزامی معتبر است.

به نظر ما با این بیان دیگر نباید به ایشان اشکال کرد. خب وقتی ظهور معتبر است می گوید غسل الوجه بالماء المغصوب وافی به ملاک است و این منشأ می شود که قید الوجوب را ما احراز کنیم. قید وجوب این است که ما لم تستوف ملاکه. وشارع خودش در این خطاب گفت که غسل الوجه بالماء المغصوب وافی به ملاک است. دیگر معنا ندارد که اطلاق هیئت را معارض بدانیم.

اما بحث در این است که این ادعای بحوث که اغسل وجهک بالماء ظاهرش این است که فقط امتثال وافی به ملاک است نه چیز دیگر، وامتثال هم که ثابت شد که به این است که غسل کنیم وجه را به ماء مباح، این اعا ادعای درستی است؟ ما اشکالمان به بحوث این است که ما صحت این ادعا را نمی توانیم اثبات کنیم. چون ظهور اغسل وجهک بالماء این است که چیز دیگری غیر از غسل بالماء وافی به ملاک نیست. شخصی برود ضد عفونی کند صورتش را، یا شخصی برود با گلاب صورتش را بشوید، او وافی به ملاک نیست. اما یک فردی از غسل الوجه بالماء که غسل الوجه بالماء المغصوب است آیا او هم وافی به ملاک نیست؟ خطاب ظهوری در نفی آن ندارد.

ما عرضمان این است که اگر نوبت هم برسد به اینکه ما شک کنیم، یعنی فرمایش محقق عراقی که ظهور التزامی معتبر است تمام نشود (کما اینکه تمام نیست، چون ما اولا ظهور التزامی مطلق را قبول نداریم که غسل الوجه بالماء المغصوب یا نماز در مکان مغعصوب این وافی به ملاک است مطلقا حتی اگر امتثال امر نباشد. نخیر ما این را قبول نداریم. اگر هم ظهورش در این باشد که وافی به ملاک است مطلقا ولو امتثال امر نباشد، این ظهور التزامی است ومعتبر نیست چون ظهور التزامی در حجیت تابع ظهور مطابقی است)، اما اشکال که برطرف نمی شود، شک هم بکنیم نوبت می رسد به اصل عملی. اصل عملی به نظر مشهور قاعده اشتغال است در موارد شک در مسقط.

اما به نظر ما این درست نیست. شک در مسقط در جائی که شک در مسقط خارجی است بدون اینکه شک کنیم در سعه و ضیق جعل شارع، بله مجرای قاعده اشتغال است. توضأ بالماء، نمی دانم با آب وضوء گرفتم یا نگرفتم، یا با مایعی وضوء گرفتم که توارد حالتین در آن بود. بله هم استصحاب بقاء وجوب می توانم جاری کنم، و هم خود قاعده اشتغال به نظر ما قاعدة عقلائیة که موجب انصراف می شود در ادله اصول مثل اصل برائت.

ولذا ما این مبنای مرحوم استاد را قبول نکردیم که می فرمود اگر نوبت به قاعده اشتغال برسد در همین شک در وضوء به آب هم برائت از بقاء تکلیف جاری می کنیم، چون استصحاب بقاء تکلیف را که ایشان قبول نداشت چون استصحاب حکم بود ولو حکم جزئی، ایشان قبول نداشت استصحاب در احکام را ولو در حکم جزئی، فقط استصحاب در موضوع را قبول داشت، استصحاب در موضوع اگر جاری نشود بخاطر توارد حالتین، رجوع می کنیم به اصل برائت از بقاء تکلیف. و ایشان می فرمود این اصل برائت وارد است بر حکم عقل به اشتغال، چون حکم عقل به اشتغال حکم تنجیزی نیست که قابل ترخیص برخلاف نباشد، بلکه حکم اقتضائی است معلق است بر عدم ورود ترخیص در خلاف.

ما عرض کردیم که نخیر، غیر از اینکه استصحاب حکم جزئی را ما قبول داریم، قاعده اشتغال در شک در امتثال خارجی عقلائیه تنجیزیه است. ولو قاعده عقلیه اقتضائیه است ولی از نظر عقلاء اینقدر این قاعده اشتغل قوی است که منشأ انصراف اصل برائت می شود، عرف می گوید شما شک در تکلیف ندارید بلکه شک در امتثال دارید.

اما جائی که شک در مسقط منشأش شک در سعه و ضیق جعل شرعی باشد. مثل مانحن فیه. وضوء به ماء مغصوب اگر بگیریم یا نماز در مکان مغصوب بخوانیم که ما شک در خارج نداریم. بلکه شک داریم در اینکه آیا این مسقط شرعی امر هست یا نیست. والا ما در خارج که می دانیم چه کردیم. اگر مسقط باشد یعنی شارع فرموده إن لم تتوضأ بماء مغصوب فتوضأ بماء مباح، إن لم تصل فی مکان مغصوب فصلّ فی مکان مباح. اینجا که قاعده اشتغال جاری نیست، می گویند شک داریم در سعه و ضیق تکلیف، بیان تمام نیست بر سعه تکلیف.

بله اگر استصحاب جاری بشود، خب استصحاب اثبات بقاء تکلیف می کند، و الا ما رجوع می کنیم به اصل برائت. و استصحاب هم در اینجا جاری نیست. چرا؟ برا اینکه اگر می خواهید استصحاب موضوعی بکنید، یعنی بگوئید یجب الوضوء بالماء المباح مسقطش این است که ما لم تستوف ملاکه، تجب الصلاة فی مکان مباح مسقطش این است که ما لم تستوف ملاکها، ما نمی دانیم با وضوء به ماء مغصوب یا نماز در مکان مغصوب استیفاء ملاک کردیم یا نه، استصحاب کنیم عدم استیفاء ملاک را. می گوئیم این درست نیست. چرا؟ برای اینکه کی می گوید عنوان استیفاء الملاک قید است؟ شاید واقع استیفاء الملاک قید باشد. شاید شارع گفته إذا لم تتوضأ بماء مغصوب فتوضأ بماء مباح، نه إذا لم تستوف الملاک. من هم که شک ندارم در خارجچ که استصحاب کنم، می دانم وضوء گرفته ام به ماء مغصوب، استصحاب موضوعی جاری نیست. باید ببینیم عنوان مسقط شرعی چیست، کی می گوید عنوان مسقط عنوان ما لم تستوف الملاک است؟ شاید عنوان ما لم تتوضأ بمکان مغصوب است، عنوان ما لم تصل فی مکان مغصوب است. اگر عنوان این باشد که من شک ندارم در خارج تا استصحاب عدم جاری کنم.

سؤال وجواب: استصحاب در شبهات مفهومیه را که ما قبول نداریم، ما نمی دانیم آن مسقط چیست. مثل اینکه من نمی دانم غایت وجوب جلوس زوال است یا غروب. آیا بعد از زوال می توانم استصحاب موضوعی بکنم؟ یقین دارم به زوال، اما نمی دانم شارع مسقط را زوال قرار داده یا غروب را.

سؤال وجواب: عرض می کنم عنوان مسقط که معلوم نیست اخذ شده در خطاب. شاید واقع ما لم تتوضأ بماء مغصوب مسقط است.

سؤال وجواب: نه، ما گفتیم واقع استیفاء ملاک مسقط است، ولی شارع خودش چه بسا تطبیق می کند این واقع را بر مصادیق آن. ولذا گفتیم خطاب صلّ می گوید صوم وافی به ملاک نماز نیست. اما در صلّ نسبت به صلاة فی مکان مغصوب نمی توانیم بگوئیم این وافی به ملاک نیست، اما شاید وافی به ملاک باشد. واگر وافی به ملاک باشد شاید شارع گفته إا لم تصل فی مکان مغصوب فصلّ فی مکان مباح.

سؤال وجواب: این را که هیچ سنی ای هم قائل نیست فضلا عن الشیعی، تا بیاید در شبهات حکمیه اصل موضوعی جاری کند. نمی دانم غایت وجوب مثلا غسل جمعه زوال است یا غروب، بگوید کل ما جعل غایة انشاءالله حاصل نشده است. احدی این را قائل نیست. چون شاید شارع عنوان زوال را به عنوان غایت اخذ کرده که زوال حاصل شد.

استصحاب حکمی به نظر مشهور اشکال ندارد، اما به شرط اینکه شرط حدوث نباشد. عدم الاتیان بالوضوء فی مکان مغصوب اگر شرط حدوث باشد نسبت به وجوب وضوء به ماء مباح، عدم الصلاة فی مکان مغصوب اگر احتمال بدهیم شرط حدوث وجوب نماز درمکان مباح باشد، خب شک در حدوث می کنیم.

و ما بارها گفته ایم چیزی که سبب استیفاء ملاک است حتما شرط حدوث است، غیر از این معقول نیست. بحوث هم نظرشان همین بود در جلد دوم بحوث. مثال می زدیم: ولد اکبر شک می کند آیا این صبی ممیز که نمازهای پدرش را قضاء کرد آیا این صلاة صبی ممیز مسقط است یا نه؟ این ولد اکبر شک می کند در اصل وجوب در حق خودش. چرا؟ برای اینکه اگر فی علم الله نماز این صبی ممیز مسقط باشد از باب وفاء به ملاک نه از باب مانع از استیفاء ملاک، از باب وفاء به ملاک، یعنی شارع به این ولد اکبر گفته آقای ولد اکبر! تو لازم نیست نماز پدرت را قضاء کنی. در این یک ماه که واجب مضیق نیست، ماه دیگر هم که صبی ممیز قضاء می کند استیفاء می کند ملاک را. خب این چه وجوبی است که شارع ترخیص مطلق دارد در فرضی که صبی ممیز قضاء می کند فوائت پدر این ولد اکبر را. شارع ترخیص مطلق داد گفت آقای ولد اکبر برو راحت باش، بعد هم بگوید یجب علیک القضاء وجوبا مستمرا الی أن یقضی الصبی الممیز؟ این معقول است؟ این چه وجوبی است؟

ولذا اگر احتمال بدهیم در مانحن فیه که این وضوء به ماء مغصوب مسقط امر به وضوء به ماء مباح باشد این اگر از باب وفاء به ملاک باشد یعنی مانع از حدوث وجوب است. خب این چه وجوبی است که من ساعت سه وضوء به ماء مغصوب که می گیرم، تا ساعت سه شارع می گوید که واجب موسع است که لازم نیست الان وضوء بگیری، بعدش هم می گویم خب الان وضوء بگیرم به ماء مباح، می گوید نه لازم نیست، استیفاء شد ملاک. خب این چه وجوبی است نسبت به وضوء به ماء مباح؟ پس باید بگوید إن لم تتوضأ بماء مغصوب فیحدث وجوب الوضوء بماء مباح، حالا هم که شک کردیم می شود شک در حدوث. یقین به حدوث نداریم که استصحاب کنیم.

ثانیا: این استصحاب، استصحاب در شبهات حکمیه است، و ما قائل به استصحاب در شبهات حکمیه نیستیم. فرض این است که وضوء به ماء مغصوب که می گیریم شبهه حکمیه است که مسقط امر است یا مسقط امر نیست. شبهه موضوعیه نیست که. آن در مثال وضوء به مایع متوارد الحالتین گفتیم استصحاب وجوب وضوء استصحاب حکم جزئی است، اما اینجا که استصحاب در شبهه حکمیه است.

ولذا به نظر ما اگر نوبت برسد به شک در مسقطیت وضوء به ماء مغصوب یا صلاة در مکان مغصوب، خلافا للمشهور ما قائل به برائت هستیم. وظاهرا نوبت به این هم رسید.

و من هنا تبین که اشکال سوم هم به آقای ضیاء عراقی جواب داده شد. ایشان فرمود قید الوجوب اگر هم قید دارد ما لم تمتثله است، یجب الوضوء ما لم تمتثله نه ما لم تأت بمتعلقه فی الخطاب.

آقا! یجب الوضوء ما لم تمتثله أو تستوفی ملاکه، خب شاید وضوء به ماء مغصوب سبب استیفاء ملاک باشد.

از این بحث گذشتیم، مطالبی هست انشاءالله فردا عرض می کنم و وارد تنبیهات دیگر باب تزاحم می شویم که دو تنبیه بیشتر نمانده است، وبعد وارد بحث اختلاف الحدیث می شویم بحول الله وقوته والحمد لله رب العالمین.